

## درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/10/26

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح/نکاح منقطع

مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) در بخش دوم از بخش‌های چهارگانه شرایع که مربوط به نکاح منقطع است، فرمودند عناصر محوری نکاح منقطع چهارتا است: «صیغه» و «محل»؛ یعنی زوج و زوجه، «مدت» و «مهر».[1] در جریان «محل»؛ یعنی زوج و زوجه مطالبی را گذراندند که نکاح متعه با اهل کتاب در صورتی که مرد مسلمان باشد جایز است؛ ولی اگر زن مسلمان باشد نمی‌تواند با اهل کتاب عقد تمتع برقرار کند.[2]

پرسش: دلیل آن چیست؟

پاسخ: به هر حال گفتند زن تحت تاثیر قرار می‌گیرد و ممکن است که آثار فرهنگی مرد در زن اثر بگذارد. در بعضی از روایات هم تعلیل کردند؛ حکمت آن البته به این ذکر شده در بعضی از روایات در مسئله اصل نکاح دائم.

در جریان «اهل ذمه» و «اهل جزیه» نصوص دو طایفه بود: یک طایفه مطلق بود، یک طایفه اطلاق نداشت، نه تقیید. در بسیاری از نصوص داشت که متعه با یهودی و نصرانی جایز است و در بعضی از نصوص داشت که اینها چون جزیه می‌پردازند و مانند آن؛ اینکه جزیه می‌پردازند؛ معنای آن این نیست که فقط بر اهل جزیه یعنی در صورتی که اینها شرایط ذمه را قبول بکنند و جزیه بپردازند، نکاح منقطع جایز باشد. اکنون که مسئله «ذمه» و «جزیه» اصلاً مطرح نیست، لازمه آن این است که نکاح با اینها مشروع نباشد؛ اما این طایفه دوم اطلاق ندارد، نه مقید است؛ لذا مزاحم اطلاق طایفه اولی نیست. چند طایفه هم هست که نکاح منقطع با یهودیه و مسیحیه جایز است؛ اینها که در کشورهای غربی زندگی می‌کنند می‌توانند نکاح منقطع را داشته باشند؛ ولی آن طایفه دوم تاحدودی حکمت را ذکر کرده است که اینها با بت پرست و ملحدان فرق می‌کنند، اینها جزیه می‌پردازند؛ یعنی می‌توانند، با اینکه در آن عصر ائمه (علیهم السلام) اینها جزیه نمی‌پرداختند. یک حکومتی باشد که اسلام را به جمیع ابعادش پیاده کرده باشد و از اهل کتاب، مخصوصاً قدرتمندان آنها جزیه گرفته باشد که نیست. بنابراین این طایفه دوم، اطلاق ندارد، نه ظهور در تقیید دارد. ما اگر خواستیم از طایفه دوم اطلاق بگیریم بله، مشکل است؛ اما طایفه دوم آن قدرت را ندارد که اطلاق طایفه اولی را تقیید کند. بنابراین نکاح منقطع با یهودیه و با مسیحیه و مانند آن جایز است، ولو شرایط ذمه و جزیه مستقر نشده باشد.

مطلب بعدی آن است که اصل نکاح منقطع برای کسی که همسر دارد ضرورتی نیست و خیلی ترغیب نشده است.

مرحوم محقق در متن شرایع، این مطلب را بیان فرمودند که «و يستحب ان تكون مؤمنة عفيفة و ان يسألها عن حالها مع التهمة»؛ از حال او جستجو کند، بررسی کند و این شرط صحت نیست، بر فرض هم آلوده بود، نکاح با او باطل نیست؛ به دلیل اینکه

«يكره ان تكون زانية»، نه «يحزُم». اگر با یک کسی که آلوده است نکاح منقطع برقرار کرد: «فان فعل فليمنعها من الفجور»؛ از باب نهی از منکر و مانند آن. باز هم نه در حدوث شرط صحت است نه در بقاء، «و ليس شرطاً في الصحة». آخرین فرعی که ایشان ذکر می‌کنند این است که «و يكره ان يتمتع بیکر ليس لها اب فان فعل فلا يفتنهما و ليس بمحرم»؛ [3] اگر بخواهد با یک دختر باکره‌ای عقد انقطاعی برقرار کند، اگر پدر دارد که ممکن است با اذن پدر باشد و اگر این کار را کرد با باکره‌ای ازدواج کرد، او را از باکره بودن نیاندازد. «فَصَّ» گرچه به این معنا ذکر شده است؛ ولی آنچه در نصوص دارد «قَصَّ» است با «قاف» است. «قَصَّ اللُّوْلُوَةَ يَغْشَاهَا» [4] «قَصَّ» اولای از «قَصَّ» است. این‌جا هم فرمود: «فلا يفتنهما»؛ یعنی آن دختری او را از بین نبرد.

روایاتی که در این مسئله است که شما مادامی که همسر دارید، نکاح منقطع را انجام ندهید، یا در جایی که ممکن است آسیب ببینید این کار را نکنید، بابتی است به نام باب پنجم، جلد 21، صفحه 22، «باب كراهة الْمُتَعَةِ مَعَ الْغِنَى عَنْهَا وَ اسْتِزْلَامِهَا الشُّعَةَ أَوْ فُسَادَ النِّسَاءِ». چندتا روایت است که این کار را نهی می‌کنند.

روایت اول را که «عَلِيٌّ بْنُ يَقْطِينٍ» از وجود مبارک امام رضا (سلام‌الله‌علیه) سؤال می‌کند، حضرت فرمود به اینکه «مَا أَتَيْتُكَ ذَاكَ عَدَّ أَغْنَاكَ اللَّهُ عَنْهَا»؛ [5] تو که همسر داری چرا درباره متعه سؤال می‌کنی؟! عرض کرد که می‌خواهم بدانم. فرمود: آیه قرآن دلالت دارد، گذشته از این، سنت وجود مبارک پیغمبر هم هست.

روایت دوم که این باب که «فَتْحُ بْنُ يَزِيدَ» از وجود مبارک ابا الحسن (علیه‌السلام) سؤال می‌کند از متعه، حضرت فرمود: «مَنْ خَالَ مَبَاحٍ مُطْلَقٍ لَمْ يَنْهَ اللَّهُ بِالزَّوْجِ فَلَيْسَتْ عَلَيْهِ الْمُتَعَةُ»؛ اگر از راه دیگر تامین نمی‌شود، بی‌نیاز نمی‌شود، عفت خود را با متعه حفظ کند. «فَإِنْ اسْتَعْنَى عَنْهَا بِالزَّوْجِ فَهِيَ مُبَاحٌ لَهُ إِذَا غَابَ عَنْهَا»؛ [6] اگر همسری دارد و نیازی ندارد، در زمان غیبت می‌تواند این کار را بکند؛ یعنی تا می‌تواند از این کار پرهیز کند.

روایت سوم این باب که «ابنِ سَنَانٍ» از «مُقَضَّلٌ» نقل می‌کند می‌گوید که «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي الْمُتَعَةِ»، حضرت فرموده باشد: «دَعُوهُمَا أَمَا يَسْتَحِبُّ أَحَدُكُمَا أَنْ يُرَى فِي مَوْضِعِ الْعَوْرَةِ فَيُخْمَلَ ذَلِكَ عَلَى صَالِحِي إِخْوَانِهِ وَ أَصْحَابِهِ»؛ [7] این کار را طرزی شما بدون شرم انجام می‌دهید که نزد برادران ایمانی‌تان به همین وضع شهرت پیدا می‌کنید. اینها طلّیعه است برای آن نهی‌ایی که الآن ما در پیش داریم.

این نهی این است که در روایت چهارم این باب که مرحوم کلینی [8] «عَنْ عَدُوٍّ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شُمُونَ» می‌گوید: «كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَعْضِهِمْ يَقُولُ: «بَعْضُكُمْ يَتَعَمَّقُ فِي الْمَتَاعِ»؛ نامه رسمی امام رضا (سلام‌الله‌علیه) به بعضی از اصحاب و دوستان خود که فرمود: «إِيَّاكُمْ عَلَى الْمُتَعَةِ»؛ اصراری نداشته باشید به این کار، «إِنَّمَا عَلَيْكُمْ إِقَامَةُ الشُّعَةِ»؛ همان «الْبِكَاحُ شُبُّهُ» [9] برای شما کافی است، در موقع ضرورت هم می‌توانید از متعه بهره بگیرید. «فَلَا تَسْتَعْلُوا بِهَا عَنْ فُرْشَتِكُمْ وَ خَزَائِرِكُمْ»؛ [10] بستران را آلوده به نکاح متعه نکنید. اینها کفر می‌ورزند؛ چون خیلی‌ها به متعه معتقد نیستند و خیال می‌کنند شما دارید زنا می‌کنید، تبرّی می‌جویند، ما را نفرین می‌کنند که ما شما را اجازه دادیم، ما را - معاذالله - لعن می‌کنند، این کار را نکنید؛ برای اینکه اینها در فضای سقیفه تربیت شدند و این کار را حرام می‌دانند. بدتر از این مطلبی است که در روایت پنجم به آن اشاره شده است.

مرحوم کلینی [11] «عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِي وَ لِشَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ»، فرمود: «قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمَا الْمُتَعَةُ

مِنْ قَبْلِي مَا دُمْتُ بِالْمَدِينَةِ»؛ - این حکم حکومتی است، ولو امام «مبسوط الید» نباشد - فرمود من اجازه نمی‌دهم شما مادامی که در مدینه هستید نکاح متعه داشته باشید، چرا؟ برای اینکه در این فضا، نکاح متعه را غیر از ما اهل بیت و پیروان ما کسی حلال نمی‌داند؛ شما که نکاح متعه می‌کنید خیال می‌کنند که ما این حکم را راه‌اندازی کردیم، آن وقت مزاحم سیاسی ما می‌شوید. «فَقَدْ حَزُمْتُ عَلَيْكُمَا الْمُنْعَةَ مِنْ قَبْلِي»، نه از طرف صاحب شریعت، نه اینکه من بخواهم بدعت بگذارم؛ نه، این حکم، حکم حلال است، جایز است، ولی در شرایط کنونی نظیر حرمت تنباکو است؛ نظیر حرمت تنباکو این طور نبود که - معاذالله - یک حرمت تشریعی باشد. فرمود: «فَقَدْ حَزُمْتُ عَلَيْكُمَا الْمُنْعَةَ مِنْ قَبْلِي مَا دُمْتُ بِالْمَدِينَةِ»؛ برای اینکه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا دَخَلْتُمُ الدُّخُولَ عَلَى»؛ شما خیلی در خانه ما رفت و آمد می‌کنید. «أَكْثَرُ فِي الدُّخُولِ»؛ یعنی رفت و آمد شما زیاد است، شما مرتب این جا رفت و آمد دارید. «وَأَخَافُ أَنْ تُؤْخَذَ»؛ کسانی هم که می‌آیند و می‌روند اگر عادی باشد خیلی در تحت مراقبت ماموران عباسی نیستند؛ اما وقتی شما مرتب این جا رفت و آمد می‌کنید، سؤال می‌کنید و جزء اصحاب ما هستید، شما را تحت نظر دارند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا دَخَلْتُمُ الدُّخُولَ عَلَى أَصْحَابِ جَعْفَرٍ»؛ چون برخلاف سقیفه دارید عمل می‌کنید، بعد به این جرم شما را دستگیر می‌کنند می‌گویند «هَؤُلَاءِ أَصْحَابِ جَعْفَرٍ» [12] یک وقت است یک کسی گاهی به خانه ما رفت و آمد می‌کند، او را تحت نظر ندارند؛ اما وقتی که مرتب در خانه ما رفت و آمد بکند، می‌گویند اینها پیروان او هستند، جزء باند یا حزب او هستند. مشابه مطالب گذشته در روایت ششم هست که مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده است. [13]

بنابراین مسئله نکاح منقطع مشروع است و در فضایی که سقیفه حاکم است و اهل بیت در زحمت هستند، آدم پرهیز می‌کند و این حکمی که حضرت فرمود: «مِنْ قَبْلِي» نشان می‌دهد که این تحریم حکومتی است، نه تحریم سیاسی است، و تحریم حکومتی اختصاصی به این ندارد که حالا او حاکم باشد؛ کاری که مرحوم میرزای شیرازی کرد به تبع همین ائمه (علیهم‌السلام) بود، با اینکه اینها حکومتی، سلطنتی و ولایتی به آن معنا در کشور نداشتند؛ اما «حکم الله» برای همیشه هست.

آخرین فرعی که مرحوم محقق ذکر می‌کند همان مسئله ازدواج منقطع با باکره است که بحث مبسوط آن قبلاً گذشت و یک روایتی را ممکن است الآن اشاره کنیم. آن بحث مبسوطی که قبلاً گذشته بود این بود «الفصل الثالث فی اولیاء العقد» دوتا فصل زیر مجموعه دارد: «و فیهِ فصلان الاول فی تعیین الاولیاء الثانی فی اللواحق». در لواحق آن جا این مطلب را مفصل بحث کرد که اگر چنانچه باکره باشد حکم چیست؟ آیا ولایت دارند یا ولایت ندارند؟ که حکم مفصل آن آن جا با روایات و ادله و اقوال گذشت، این جا دیگر جا برای تکرار نیست. «الاولیاء اذا وکلت البالغة الرشيدة فی العقد مطلق لم یکن له ان یزوجها من نفسه» [14] تا آن بخش‌های دیگری که مسئله نکاح منقطع بالغه رشیده را که آیا اذن پدر شرط است یا نه؟ مبسوطاً در فصل اول و دوم اقوال و روایات آن گذشت و دیگر آن را تکرار نکنیم.

اما آنچه که در جلسه قبل وعده دادیم دو مطلب است که مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله تعالی علیه) دارند؛ گرچه بزرگان دیگر هم دارند، ولی ایشان بازتر و شفاف‌تر دارند؛ یکی مربوط به مسئله کلامی است، یکی مربوط به مسئله فقهی که اینها هر دو را - ان شاء الله - باید بخوانیم.

درباره مسئله کلامی که جداگانه بحث می‌کنند این است که معصوم این چهارده نفر (علیهم‌السلام)، حتی صدیقه کبری (صلوات الله علیها)، اینها در علم معصوم از خطا، از جهل، از سهو و نسیان؛ در عمل معصوم از خطیئه و گناه

هستند. علماً و عمل معصوم از خطا و خطیئه هستند. در جریان علم غیب هم که ذات اقدس الهی در بخش پایانی سوره مبارکه «جن» آنجا وقتی اسرار خلقت مخصوصاً معاد را ذکر می‌کنند، چون مهم‌ترین غیب بعد از مسئله مبدا، معاد است، فرمود: «عَالِمُ الْغَيْبِ لَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ» [15] «إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ» هم به وسیله آیه پنج سوره مبارکه «مائده» روشن شد که این خاندان مرتضایند و اگر کسی بخواهد دین خداپسند و «مرتضی المذهب» باشد و دین خداپسند داشته باشد، باید با «رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» [16] که دین علی و اولاد علی است متدین باشد. حالا اینها را که مبسوطاً آشنایید، ولی به طور اجمال از فرمایشات مرحوم کاشف الغطاء جلسه بعد - ان شاء الله - بحث می‌شود.

اما آنچه که در این جلسه بحث می‌شود، این کاری است که با آمدن آن، علم اصول زنده می‌شود؛ یعنی علم اصول در مسئله «قطع» که علم حجت است، بحث اینکه «قطع» حجت است یا نه، یک بحث علمی نیست. کسی در روی زمین پیدا نشده و نمی‌شود که بگوید «قطع» حجت نیست تا ما دلیل بیاوریم و بحث کنیم! عمده آن است که علم غیب سند فقهی است یا نیست؟ اگر این در رسائل، در کفایه و در سایر کتب اصول به صورت رسمی در حوزه رواج پیدا کند، دیگر هیچ کسی اشکال نمی‌کند که آیا حسین بن علی (سلام الله علیه) می‌دانست یا نمی‌دانست؟ اگر می‌دانست چرا رفته؟ و اگر نمی‌دانست - معاذ الله - مثلاً علم غیب ندارد؛ علم غیب سند فقهی نیست، آن در آسمان است. علم غیب اهل بیت (علیهم السلام) مثل دو دوتا چهارتا «قطعاً لا ریب فیه»؛ اما این سند فقهی نیست.

فرمایش مرحوم کاشف الغطاء در جلد سوم از این مجلدات اخیر که چهارجلدی است چاپ شده است، صفحه 113 این بحث است: «الترابع فی ان حکم التحییر و الخطا هل یجری بالنسبة الى المعصومین (علیهم السلام) من الانبیاء و المرسلین و الائمة الطاهرین (علیهم السلام) او لا؟» در بحث «قبله» آنجا این حکم هست که اگر یقیناً قبله مشخص بود، به همان اکتفا می‌شود، مورد اطمینان بود، ظلّ متأخم به علم داشت که تقریباً حجت عقلایی است، به همان سمت نماز بخواند؛ اما اگر متحیر است نمی‌داند که کدام سمت قبله است، در زمان فرصت مثلاً چهارتا نماز به چهار طرف می‌خواند، آیا این مطلب درباره امام‌ها هم هست یا نیست؟ حکم متحیر و خطا نسبت به معصومین هست یا نه؟ «کشف الحال» این است که «ان الاحکام الشرعیة تدور مدار الحالة البشريّة» که انسان با علم عادی تکلیف دارد و با علم عادی باید امتثال کند، «دون المنح الالهیّة»؛ نعمت‌ها و محبت‌ها و «منح» و فضیلت‌های غیبی خدا، معیار تکلیف نیست.

به عنوان نمونه: «فجهادهم و امرهم بالمعروف و نهیهم عن المنکر انما مدارها على قدرة البشر»؛ وگرنه آنها قدرت غیبی دارند، صدها نفر را با یک اشاره ممکن است از پا در بیاورند، اگر چنین کسی امام ما باشد، دیگر اُسوه ما نیست، ما وقتی به او تاسی می‌کنیم در میدان جنگ که مثل ما باشد. «فجهادهم و امرهم بالمعروف و نهیهم عن المنکر انما مدارها على قدرة البشر و لذلك حملوا السلاح و امروا اصحابهم بحمله» به حمل سلاح؛ اسلحه

می‌گرفتند و می‌رفتند؛ گاهی مجروح می‌شدند و گاهی هم شهید. «و كان منهم الجريح و القاتل و كثير من الانبياء و الاوصياء دخلوا في حزب الشهداء و لا يلزمهم دفع

الاعداء بالقدرة الالهیّة»؛ اینها در میدان جنگ‌اند و آن توان را دارند که با قدرت الهی جلوی دشمن را بگیرند، اما با این کار

مامور نیستند. یک وقت است که با قدرت الهی می‌توانند بگیرند، این کارها را نمی‌کنند؛ یک وقتی چون

«مستجاب الدعوة» هستند، با دعای الهی می‌توانند آنها را از پا در بیاورند، باز هم این کار را نمی‌کنند. «و لا يلزمهم دفع

الاعداء بالقدرة الالهیّة و لا بالدعاء و لا يلزمهم البناء على العلم الالهی»؛ لازم نیست که با علم غیب کار بکنند. «و انما تدور تكالیفهم مدار العلم البشري فلا يجب علیهم حفظ النفس من

التلف مع العلم بوقته من الله تعالى». وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) یقین دارد که شب نوزدهم آسیب می‌بیند، وجود

مبارک امام مجتبی (سلام الله علیه) یقین دارد این کوزه آلوده است، وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) یقین دارد؛ اگر این حرف‌ها نظیر حرف‌های «باب قطع» و «باب ظن» و مانند اینها در رسائل و مکاسب علنی بود، دیگر ما مشکل اینکه آیا ابی عبدالله (سلام الله علیه) می‌دانست یا نمی‌دانست، این داعیه دیگر پیش نمی‌آمد. حتماً یعنی حتماً! اگر علم اصول بخواهد زنده شود باید با این علوم زنده شود؛ در «باب قطع» باید حتماً عالمانه بحث شود که علم غیب سند فقهی نیست. «فلا يجب عليهم حفظ النفس من التلف مع العلم بوقته من الله تعالى، فعلم سيد الاوصياء» علی بن ابیطالب (علیه السلام) «بأن این ملجئ علیه اللعنة قائله و علم سيد الشهداء (علیه السلام) بأن الشمر لعنه الله قائله مثلاً مع تعيين الوقت لا يوجب عليهما التحفظ و ترك الوصول الى محل القتل و على ذلك جرت احكامهم و قضايهم». گاهی البته برای حفظ اصل دین از علم غیب کمک می‌گیرند؛ اما بنای آنها و سیره آنها این نبود. «و على ذلك جرت احكامهم و قضايهم الا في مقامات خاصة لجهات خاصة فانهم يحكمون بالبيّنة و اليمين» آن هم با حصر.

وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به صورت حصر فرمود: «إِنَّمَا أَقْبَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»، [17] بعد هم صریحاً اعلام کرد که اگر یک وقتی کسی قسم دروغ یاد کرد یا بینه کذب آورد، من در محکمه به استناد بینه یا یمین او مالی را به دست او دادم، او نگویید من شخصاً این مال را از دست پیغمبر و از محکمه او گرفتم، این «قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ»، [18] ما بنا نداریم که بر اساس علم غیب عمل کنیم، یک روزی حساب و کتابی هم هست. «اليوم» اگر بنا بود که با علم غیب کار بشود، خود خدا جلوی شما را می‌گرفت! دین راه را باز گذاشته که انسان به کمال برسد، اگر ما با علم غیب کار کنیم که هرگز شما به کمال نمی‌رسید، راه باز است «فَقَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، [19] «فَلِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ قَمْنُ مَاءٍ فَلْيُؤْمِنُوا مَنْ مَاءٍ فَلْيَكْفُرُوا»، [20] عقل و نقل راهنمایی می‌کنند که راه حق را، خیر را، ثواب را، صدق را طی کنید. جلوی ما را می‌گیرند، این درست است؛ اما کمال انسان در این است که با اراده و اختیار خود راه خیر را طی کند.

پرسش: ...

پاسخ: نه، منظور این است که عالم هستند؛ اما این علم تکلیف‌آور نیست. ذات اقدس الهی برابر جریان عادی به ما می‌فرماید او بر اساس جریان عادی زندگی می‌کند و او اسوه شماست؛ اگر در سوره «احزاب» دارد: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، [21] آن وقت ما تاسی کنیم به کسی که قدرت غیبی دارد، دعایش مستجاب است، او هم می‌رود جبهه و ما هم می‌رویم جبهه، او مصون می‌ماند و ما کشته می‌شویم، این چه اسوه‌ای است؟! وقتی اسوه است که کار عادی انجام بدهد. گاهی برای اصل حفظ دین و حفظ قرآن و حفظ وحی و مانند اینها البته گاهی از علم غیب کمک می‌گیرند؛ اما اگر اسوه ما هست باید مثل ما عمل کند. خدای سبحان هم همه را آزاد گذاشته؛ چون کمال در این است که انسان با اختیار خودش راه را انتخاب کند.

وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) در اتاق منزل خود نشسته است، یک کسی در زد و کنیز رفت دم در، در را باز کند و بباید، او یک نگاه نامحرمانه‌ای کرده است. همین‌که پا گذاشته وارد حیاط بشود که اجازه بگیرد، حضرت از اندرون فرمود: «ادْخُلْ نَا اَمْ لَكَ»، [22] ای کاش مادر نداشتی که تو را بزاید! او دستپاچه شد و عرض کرد که من این کار را کردم ببینیم که شما متوجه می‌شوید یا نه؟ حضرت فرمود: «لَيْتَ لَنَلْتَمِثَ اَنْ مَّهْدِ الْجُفْرَانِ تَخْبِيَا بَصَارَتَهُ»؛ تو خیال کردی ما پشت دیوار را نمی‌بینیم؟! این صریح قرآن کریم است که هر کاری می‌کنید پیغمبر و امام می‌بینند. در دو جای قرآن کریم درباره رسول دارد: «فَلِاغْمَلُوا فَيَسِّرَ اللَّهُ لَكُمُ رِسُولَهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، [23] این «سین»، «سین» تحقیق است نه «سین» تسويف. اگر

گفتند: «زید سيقوم»؛ یعنی الآن نه، بعداً؛ اگر گفتیم: «زید سوف یقوم»؛ یعنی خیلی دیرتر. این «سین»، «سین» تسويف است که برای استقبال است. یک «سین»، «سین» تحقیق است، ﴿فَسَيَرَى اللَّهُ﴾ نه یعنی بعداً خدا می بیند، صریحاً و قطعاً الآن دارد می بیند. در آیه سوره مبارکه «یونس» فرمود: همین که بخواهید وارد بشوید در مشهد مائید، در محضر مائید، ما غیبتی نداریم. [24] این خدا می گوید من می بینم، پیغمبر هم می بیند، پس چگونه می شود که او علم غیب نداشته باشد؟! منتها این علم غیب اشرف از آن است که مورد تکالیف عادی باشد، اینها برای ما شیعه ها مثل دو دوتا چهارتا است.

حالا یک فصل زیبایی همین کاشف الغطاء در همان مجلدات اولیه دارد که - ان شاء الله - در جلسه بعد می خوانیم که وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) چگونه علم غیب دارد؟ و بنای آنها بر این نیست که به علم غیب عمل کنند. اگر فرصتی باشد این روایت را از نهج البلاغه می خوانیم که حضرت به یکی از این مامورین گفت که چون پدرت آدم خوبی بود به شما شغل دادم، وگرنه من که به شما شغل نمی دادم. [25] شما که می دانید و اسرار این شخص را می دانی، می دانی که اهل نفوذی است، اختلاس است، نجومی است، رومیزی است، زیرمیزی است، چرا به او شغل می دهی؟! فرمود بنای ما بر این است که بر ظاهر حکم کنیم، با «انما» هم فرمود؛ فرمود محکمه ما، محکمه شاهد و سوگند است.

«فأنهم يحكمون بالبينة واليمين وان علموا بالحقيقة من فيض رب العالمين فاصابة الواقع وعدم امکان حصول الخطا والغفلة منهم بالنسبة الى الاحكام و بيان الحلال و الحرام و ان المدار في ذلك على العلم الالهي»  
 بله! آن جا که بخواهند احکام را بگویند، معیار علم غیب است و آن جا که بخواهند حلال و حرام خدا را بگویند، معیار علم غیب است؛ اما آن جایی که بخواهند با مردم معامله کنند، نه، معیار علم عادی است. «فاصابة الواقع وعدم امکان حصول الخطا والغفلة منهم»، این «بالنسبة الى الاحكام و بيان الحلال و الحرام و ان المدار في ذلك على العلم الالهي»، این «انما استفيد من حكم العقل و النقل»؛ برای همه ما قطعی است که اینها وقتی بخواهند احکام الهی را بگویند، بله برابر با علم غیب می گویند؛ دلیل عقلی داریم، دلیل نقلی داریم. «و اما ما كان من الأمور الوجودية دون العملية اعمالاً و شروطاً فالاقوى ان مدارها على العلم الالهي»؛ در علوم وجودی، «لان وقوع ذلك منهم»؛ اگر - خدای ناکرده - یک کاری بکنند که باعث نفرت باشد، بگویند ما حالا غفلت کردیم، نه! آن کاری که جامعه را از اینها جدا می کند، با سهو و غفلت هم انجام نمی دهد. «لان وقوع ذلك منهم مُنْفَرِّجٌ للطباع باعث على عدم الاعتماد فلا يقع منهم نوم عن فريضة»؛ افراد عادی ممکن است خوابشان ببرد و نمازشان قضا شود؛ اما اینها این طور نیستند.

ببینید سه مرحله را مرحوم کاشف الغطاء از هم جدا کرده است؛ در بیان حلال و حرام، تنها محور علم غیب است؛ کارهای عادی، علم عادی است، اما نه مثل آدم های عادی که یک وقتی بخوابند و نمازشان قضا شود، افراد عادی این کار را می کنند، اما اینها این کار را نمی کنند. ببینید این مرز را هم کاشف الغطاء مواظب است! افراد عادی خوابشان می برد و نمازشان قضا می شود، عیب هم ندارد؛ اما اینها این طوری هم نیستند. آن طور که با علم غیب احکامشان را جاری کنند، آن هم نیستند - او را می گویند فقیه! - ما گفتیم که اینها عادی اند، نه این طور عادی مثل افراد عادی. «فلا يقع منهم نوم عن فريضة و لا جهل و لا غفلة و لا نسيان و لا عن طهارة حديثة» که مثلاً یک وقتی بی وضو نماز بخوانند؛ چون افراد عادی گاهی یادشان می رود، اینها این کاره نیستند. درست است که گفتیم عادی اند، اما نه این طور! ببینید مرزها را تا کجا حفظ می کنند! «و نحوها من الشرائط الوجودية بالنسبة الى الصلاة و الصيام و غيرها من الاحكام كاللحلال و الحرام الا ما قام فيه الحكم الشرعي مقام الواقعي فان الجهل بالواقع ليس فيه باس». اما در امور عادی که مثلاً بخواهند یک چیزی از این آقا بخرند، یک چیزی به این آقا بفروشند؛ «و اما العلمية فمدارها على العلم البشري دون



الاهی اذ لا یلزم من عدم الاصابۃ تنفّر النفوس». حالا یک وقتی می‌دانند که این شخص کم دارد می‌فروشد یا زیاد دارد می‌خرد یا خلاف دارد می‌کند، این باعث نفرت مردم نیست. «و لا زالوا ینادون بانه لا یعلم الغیب الا الله تعالی»؛ چون آن ظرفیت نبود که تحمل کنند، فرمودند ما علم غیب نداریم. ما علم غیب نداریم؛ یعنی بالذات نداریم، با اینکه این همه آیاتی که خدا می‌فرماید: ﴿تِلْكَ مِنْ آيَاتِ الْغَيْبِ يُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾، [26] به پیامبران فرمود، یک قصه و دو قصه که نیست؛ مثل اینکه شما در این قم دارید زندگی می‌کنید به یک کسی که تازه به این قم رسیده و خبر ندارد، تمام آدرس‌های اطراف حرم را در دستتان است و دارید می‌گویید؛ می‌گویید قسمت شرق آن فلان خیابان است، غرب آن فلان خیابان است، شمال آن فلان خیابان است. شما اگر بخواهید آدرس این کوچه پس کوچه‌های اطراف حرم را بدهید این در دستتان است. ببینید کل عالم را برای وجود مبارک پیغمبر دارد شرح می‌دهد و در دست پیغمبر می‌گذارد؛ می‌گوید: ﴿وَمَا كُنْتَ بِخَانِيَا الْقُرْبَى﴾، [27] قصه از این قبیل است، ﴿وَمَا كُنْتَ بِخَانِيَا الطُّورِ﴾، [28] قصه از این قبیل است، ﴿وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾، [29] قصه از این قبیل است، مثل اینکه اطراف این حرم را این کوچه پس کوچه را دارد آدرس می‌دهد، از بالای کوه «طور» خبر داده، از شاطئ وادی خبر داده، [30] از قصه مریم خبر داده، این خداست! که این را به پیغمبر گفته است. اینها هم که یک نورند. بارها به عرضتان رسید! ما اوائل فکر می‌کردیم که «حَسْبُ مَعِيَ وَ أَنَا مِنْ حَسْبِهِ (سلام‌الله‌علیه)»، [31] «حَسْبُ مَعِيَ»، چون نوه اوست، «أَنَا مِنْ حَسْبِهِ» مثلاً چون کربلا و دین او به وسیله او حفظ می‌شود! نه، این درباره امام حسن (سلام‌الله‌علیه) هم هست: «حَسْبُ مَعِيَ وَ أَنَا مِنْهُ»، [32] درباره خود حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) هست، حالا اینها نوه حضرت هستند «عَلَيْ مَعِيَ وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ»: [33] وقتی شما به آیه «مباهله» [34] می‌رسید، همه مسائل برای شما حل است. وقتی ذات اقدس الهی، علی را جان پیغمبر می‌داند، دیگر ما حرفی نداریم، ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾، [35] «عَلَيْ مَعِيَ وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ». اگر اصلش در خود قرآن است، در بقیه آن که حرفی در آن نیست. فرمود او جان من است، من هم از او هستم، او هم از من است. شما ببینید این آیات را آدم می‌خواند، می‌لرزد! از بالا و پایین همه جا دارد می‌گوید که تو نبودی، تو نبودی، تو نبودی، تو نبودی، قصه از این قبیل است؛ مثل اینکه شما به یک مسافر تازه وارد دارید اطراف حرم را که در دستتان است، این طور غیب عالم را برای اینها تشریح کردند همان طور که شما این اطراف حرم را می‌دانید، مگر علم غیب برای شماست؟! برای شما علم غیب نیست، علم شهادت است. اصلاً علم با غیب سازگار نیست، علم یعنی حضور و شهود. علم غیب محال است. علم یعنی حضور، علم یعنی شهود. آنچه برای ما غیب است مشهود اینهاست، وگرنه علم که به غیب به واقع سازگار نیست. علم یعنی حضور، علم یعنی حصول، علم یعنی شهود.

علم غیب یعنی آنچه که برای ما غیب است، برای آنها حاضر است. کل جهان را در دست اینها گذاشته است، آن وقت ما چه حرفی داریم؟! از آن طرف هم به ما فرمود در سوره «توبه» که هر کاری که می‌کنید اینها می‌بینند؛ اما این اگر در رسائل و مکاسب استاد بگوید، شاگرد بفهمد، مصاحبه کند، مباحثه کند، دیگر نمی‌گوید اگر حسین بن علی می‌دانست چرا رفت؟ - معاذالله - علم را انکار نمی‌کند!

چندتا روایت است که مرحوم کلینی و دیگران نقل کردند، می‌فرمایند علم ما نامتناهی است. آدم اول تعجب می‌کند که علم ما نامتناهی است یعنی چه؟! چون خودشان موجود مخلوق متناهی‌اند، علم اینها نامتناهی است یعنی چه؟! بله، اینها موجودند، مخلوق‌اند، ممکن‌اند؛ اما یک نهر وقتی به بحر متصل است می‌تواند بگوید که آب من نامتناهی است، چون هر چه خواستم از آن جا می‌گیرم. اگر ارتباط نهر به بحر قطعی شد، «متی شأؤوا ان یعلموا»

آن وقت اجازه دارد بگوید که علم ما نامتناهی است؛ یعنی هر وقت خواستیم می‌گیریم، این است! آن جا که فعلاً دم دستشان است که دم دستشان است؛ آن جا که چون وصل به مخزن الهی‌اند می‌شود نامتناهی.

این‌جا فرمود به اینکه «اما الامور العلمية» که مثلاً کارهایی بخواهند انجام بدهند، مدارشان بر این است. «فنجاسة الثياب و البدن ليس مدارها على العلم الالهي»؛ حال حضرت دارد عبور می‌کند یک ترشّحی شده، لباس مطهر حضرت یا عبای حضرت یا قبای حضرت یک مقداری نجس شد، حالا برابر علم غیب به آن علم کند نیست، یک کسی بگوید آقا لباستان آلوده است، حضرت هم می‌شوید؛ نه اینکه نداند، آن علم برای عمل کردن به اینکه یک جایی ترشّح شده برای اینها نیست. «اما حصول التحيز بالنسبة الى العلم البشري و الخطا بالنسبة الى ما بين المشرق و المغرب فلا يبعد القول بتنزيههم عنها نظراً الى انه بدونہ ينجز الامر الى عدم الاعتماد على اقوالهم و افعالهم»؛ چون بحث در تحریر قبله بود، می‌گوید آن جا نه، آن جا ممکن است ما بگوییم به علم غیب می‌فهمد قبله کجاست! این است که در احکام فقهی می‌گویند قبله‌ای که مسلمین با بررسی در آن مسجد نماز خواندند آن قابل اعتماد است و در درجه اول مسجدی که امام معصوم در برابر قبله او نماز خوانده باشد آن «مما لا ريب فيه» است. یکی از جاهایی که قبله ثابت می‌شود، مسجدی است که امام معصوم داخل آن نماز خوانده باشد. فرمود این جاها ممکن است که مشکلی ایجاد کند و عقیده مردم را متزلزل کند، این جا برابر علم غیب عمل می‌کنند؛ چون خود پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) همین کار را کرد. وقتی قبله عوض شد، حضرت در حال نماز در مدینه دستور آمد که از بیت المقدس به کعبه مراجعه کن! [36] صف جلو رفت پشت سر، صف‌های پشت سر هم آمده جلو، همان مدینه که حضرت قبله‌نما که نداشت! مستقیم به طرف کعبه نماز خواند، این است! این را می‌گویند علم غیب! دیگر نگفت، خیلی خوب! من نمازم را بخوانم، بعد قبله‌نما بگذاریم، اینها که نبود. در نماز یعنی در نماز! همان در نماز برگشت از طرف قدس به کعبه مستقیم، این است! مرحوم کاشف الغطاء می‌فرماید این جاها اینها از علم غیب استفاده می‌کنند؛ اما حالا یک ترشّحی شده به لباسشان، لازم نیست که از علم غیب استفاده کنند و اگر استفاده نکردند به جایی آسیب نمی‌رساند؛ اما این جاها که مسئله حکم است، نمی‌گوید که حالا ما این جا می‌خوانیم اگر نشد دوباره نماز اعاده کنیم! مستقیم در همان حال نماز برگشت به طرف کعبه؛ این را می‌گویند علم غیب! خدا غریق رحمت کند کاشف الغطاء را!

---

[1] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی ج 2، ص 247.

[2] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی ج 2، ص 247.

[3] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی ج 2، ص 248.

[4] لسان العرب، ابن منظور، ج 7، ص 220.

[5] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 22، أبواب المتعة، باب 5، ح 1، ط آل البيت.

[6] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 22، أبواب المتعة، باب 5، ح 2، ط آل البيت.

[7] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 22، أبواب المتعة، باب 5، ح 3، ط آل البيت.

[8] الکافی - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 453.



- [9] جامع الأخبار (للشعيرى)، محمد الشعيرى، ج 1، ص 101.
- [10] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 23، أبواب المتعة، باب 5، ح 4، ط آل البيت.
- [11] الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج 5، ص 467.
- [12] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 23، أبواب المتعة، باب 5، ح 5، ط آل البيت.
- [13] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 23، أبواب المتعة، باب 5، ح 6، ط آل البيت.
- [14] شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعيليان)، المحقق الحلى، ج 2، ص 221-222.
- [15] جن/سوره 72، آيه 26 و 27.
- [16] مائده/سوره 5، آيه 3.
- [17] الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج 7، ص 414.
- [18] الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج 7، ص 414.
- [19] بقره/سوره 2، آيه 256.
- [20] كهف/سوره 18، آيه 29.
- [21] احزاب/سوره 33، آيه 21.
- [22] الخرائج والجرائح، ابن هبة الله الزاوندى، ج 1، ص 272.
- [23] توبه/سوره 9، آيه 105.
- [24] يونس/سوره 10، آيه 61. ﴿مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾.
- [25] نهج البلاغة ط-دار الكتاب اللبناني، السيد الرضى، ج 1، ص 461.
- [26] هود/سوره 11، آيه 49.
- [27] قصص/سوره 28، آيه 44.
- [28] قصص/سوره 28، آيه 46.
- [29] آل عمران/سوره 3، آيه 44.
- [30] قصص/سوره 28، آيه 30.
- [31] كامل الزيارات، ابى القاسم جعفر بن محمد بن بن جعفر بن موسى بن قولويه القمي، ج 1، ص 52.
- [32] بحار الأنوار - ط دارالاحياء التراث، العلامة المجلسي، ج 43، ص 306.
- [33] الامالى، شيخ الصدوق، النص، ص 9.
- [34] آل عمران/سوره 3، آيه 61.
- [35] آل عمران/سوره 3، آيه 61.
- [36] بقره/سوره 2، آيه 144.